

جهانی‌شدن تولید و تجارت

احمد سیف

سرخورده و ناامید هر روز به الگوی سوسیال دموکراسی دلبستگی بیش‌تری پیدا می‌کنند و در این راستا از موفقیت‌های این الگو در جوامع غربی نیز سند و شاهد می‌آورند. این دلبستگی به‌خودی‌خود اشکالی ندارد. اما مشکل از آن‌جا پیش خواهد آمد که ارزیابی نادرست از ماهیت مشکلات اقتصادی و از قابلیت‌های سوسیال دموکراسی در زمانه‌ی ما می‌تواند به سرخوردگی و ناامیدی بیش‌تری منجر شود که به گمان من، مطلوب نیست. من برآنم که در این دوره، الگوی سوسیال دموکراتیک، نه نادرست، بلکه ضمانت اجرایی ندارد و غیرقابل اجراست. البته اگر یک حکومت جهانی می‌داشتیم که برای عملکرد چنین الگویی می‌کوشید، احتمالاً وضع فرق می‌کرد، ولی چنین حکومتی نداریم و قرار هم نیست، داشته باشیم.

جهانی‌شدن تولید

جهانی‌شدن از واژه‌هایی است که ظاهراً هرکس آن‌را به معنای خاصی به‌کار می‌گیرد. بعید نیست در عکس‌العمل به این وضعیت بوده که هومبرت نوشت: «جهانی‌شدن نامی است که ظاهراً برای موقعیت که فاقد دیدگاه‌های نظری لازم برای بررسی پدیده‌های واقعی هستیم، به‌کار گرفته می‌شود.»^۱ با این همه، تا آن‌جا که من می‌دانم، در میان پژوهشگران اقتصادی بر سر تعریف «جهانی‌شدن» اتفاق نظر وجود ندارد. کروگمن در نوشته‌ای درباره‌ی اقتصاد آمریکا، جهانی‌شدن را گشوده شدن اقتصاد آمریکا به تجارت بین‌المللی تعریف کرده است. کروگمن و ونه‌بالز، جهانی‌شدن را «ادغام بیش‌تر بازارهای جهان» تعریف کرده‌اند. پروفیسور کول با استفاده از تعریف «سازمان همکاری و

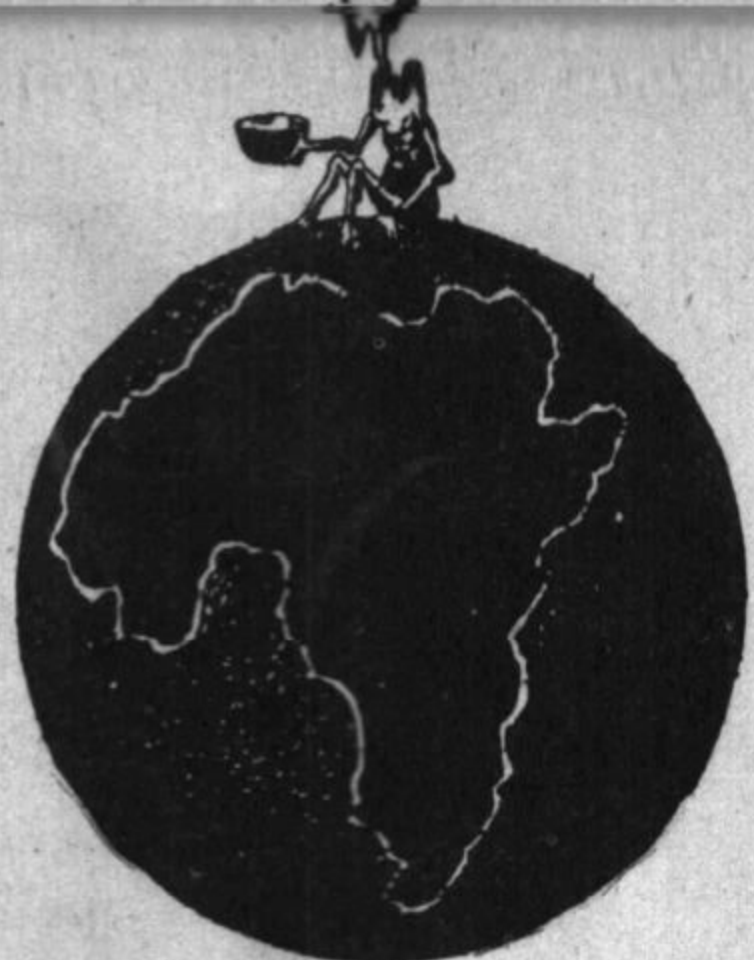
سرمایه‌سالاری به یک پیروزی سیاسی - تاریخی دست یافته است. چه در کشورهای اروپایی شرقی و یا در چین و ویتنام، یعنی دو کشوری که شاهد سقوط حاکمیت تک حزبی نبوده‌اند، همین تحولات با شدت و حدت دنبال می‌شود. این نکته نیز درست است که سرمایه‌سالاری همیشه نظامی جهانی و گسترش‌طلب بوده است، ولی این نکته نیز واقعیت دارد که سقوط سوسیالیسم واقعاً موجود، در کنار عقب‌نشینی ایدئولوژیک و تحولات دیگری که به‌وقوع پیوست، موجب شد که سرمایه‌سالاری به گسترده‌ترین وضع جهانی شود. در ظاهر امر، البته، مسأله‌ای نیست. مبارزه‌ی ایدئولوژیک بین دو نظام مسلط بر اقتصاد جهان، به نفع یک نگرش، پایان یافته و حتا موجب شده است که کسانی از «پایان تاریخ» سخن بگویند.^۱ اما مسأله را به همین‌جا نمی‌توان رها کرد. این نیز واقعیت دارد که در کنار این پیروزی سیاسی، اقتصاد سرمایه‌سالاری کماکان با مشکلات و مصائب بی‌شماری روبه‌روست. صاحب‌نظرانی معتقدند که دیر یا زود این نظام نیز با مشکلاتی رودررو خواهد شد. من برآنم که مسایل و مشکلاتی چون بیکاری، تورم، توزیع نابرابر درآمد و ثروت و فقر هم‌چنان وجود خواهند داشت و قرار هم نیست که برطرف شوند.

در این نوشتار می‌خواهم با ارائه‌ی بررسی مختصری از آنچه بر اقتصاد سرمایه‌سالاری می‌گذرد، این برنهاد را مطرح کنم که با وجود ظفرمندی ظاهری، مشکلات و مصائب اقتصادی، ماهیتی ادواری ندارند و به‌همین خاطر، مشکلات پیش‌گفته در چهارچوب نظام سرمایه‌سالاری راه‌حل ندارند. این نکته از آن‌رو مهم است که شمار قابل توجهی از نیروها و عناصر عدالت‌خواه و برابری‌طلب، نمی‌توانند و نمی‌خواهند با هجوم سیل‌آسای نگرش نئولیبرالی همراه شوند. از سوی دیگر، اما،

در پی آمد سقوط آنچه که به‌نام سوسیالیسم بر بخشی از جهان حاکم بود، مدافعان سوسیالیسم به درجات گوناگون به بازنگری و بازبینی باورهای خویش نشستند. گروهی عطایش را به لقایش بخشیدند و به جمع رو به رشد بازارگرایان، پیوستند. اگر چه در عرض یک شب سرمایه‌دار نشدند، ولی برای این جماعت، بازار به‌صورت حلال مشکلات، دگرساز شد. گروهی که بسی پرشمارتر بودند، این‌جا و آن‌جا، عقب‌نشینی‌هایی کرده، ضمن پذیرش کلی بازار، شکل و شمایلی از اقتصاد مختلط کینزی را به‌عنوان راه حل سوسیال دموکراتیک، پذیرفتند. تفاوت این دو گروه در این است که سوسیال دموکرات‌ها به‌شماری از اهداف قدیمی خود وفادار ماندند و برای دولت، نقش یک عامل تعادل‌آفرین را در نظر گرفتند که با اجرای سیاست‌های مناسب می‌تواند ناهنجاری‌های ناشی از حاکمیت سرمایه‌سالاری را تخفیف داده و حتا آن‌را کاملاً برطرف کند. در این نگرش بین حکومت و شهروندان یک «قرارداد اجتماعی» مورد موافقت قرار می‌گیرد. شهروندان می‌پذیرند که دولت به‌نام و برای آن‌ها، بخش‌هایی از اقتصاد را در کنترل بگیرد و به‌علاوه برای تأمین مالی پروژه‌های اجتماعی بخشی از تولید اجتماعی را جمع‌آوری کرده در راه اجرای این برنامه‌ها به مصرف برساند. اگر بیکاری وجود دارد از سوی دیگر برای ایجاد اشتغال بکوشد و از سوی دیگر به بیکاران بیمه‌ی بیکاری پردازد. خدمات عمومی، بهداشت و آموزش و پرورش و ... هم برای استفاده همگان، مستقل از توانایی مالی، آماده می‌باشد.

تا این اواخر نمونه‌هایی هم وجود داشت که بر درستی و کاربردی چنین الگویی دلالت داشت. بهترین نمونه‌ی آن سوسیال دموکراسی سوئد است که در این راستا از دیگران موفق‌تر بود. با این وجود چند سالی است که در میان سیاست‌پردازان، الگوی سوسیال دموکراسی هم بی‌اعتبار شده است. حتا در سوئد نیز قدم‌های بسیار مؤثری برای برچیدن آن برداشته‌اند. به‌جایش در کم‌تر کشور است که شاهد تحولات سریع در جهت حاکمیت نئولیبرالیسم نباشیم. در کشورهای توسعه‌نیافته نیز همین شیوه‌ی نگرش است که در پوشش استراتژی تعدیل ساختاری و با تفاوت‌های اندکی، پیاده می‌شود.

زمینه‌های سقوط سوسیالیسم واقعاً موجود هرچه که باشد واقعیت دارد که



جهان را به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌کند؛
ث. همبستگی بین مراکز مالی مختلف
بیش تر و بیشتر می‌شود.^۲

به طور کلی به استثنای جان هالیوی^۴ برای
دیگران مشخصه‌ی بسیار مهم جهانی شدن، از
بین رفتن مرزهای اقتصادی و تحرک روزافزون
منابع، و به طور مشخص سرمایه، است. گفتن
دارد که جهانی شدن، بسیار فراتر از تحرک
صرف منابع است. یعنی، در پی آمد این روند نه
تنها شاهد گسترده شدن رقابت‌های
تکنولوژیکی هستیم، بلکه در عین رقابت،
بناگاه‌های بین‌المللی برای ادامه‌ی حیات،
لاجرم به همکاری‌های متقابل روی آورده‌اند.
به سخن دیگر، یک شبکه‌ی جهانی تولید
در حال شکل‌گیری است که تولید را در سطح
جهان سامان می‌دهد. این مقوله‌ی همکاری
بیش تر، همان چیزی است که جان دانینگ از آن
تحت عنوان «همکاری استراتژیک» نام می‌برد
چرا که این بناگاه‌ها می‌کوشند ضمن بهره‌گیری
از بازارهای رو به گسترش جهانی، ریسک و
خطرپذیری را کاهش دهند. در این راستا توجه
به دو نکته ضروری است:

الف: رقابت در سطح جهان نباید فقط به
رقابت سنتی بین بناگاه‌ها خلاصه شود.
به عکس، همان‌گونه که استایفورد و استرنج
نوشته‌اند: ما با «رقابت ساختاری» روبه‌رو
هستیم که در بین دولت‌ها، در جهان، در جریان
است.^۵

ب. باید توجه داشت که مسأله تنها وجود
این رقابت بیشتر در درون یک بازار انحصاری
ناقص نیست، بلکه همین روند رقابت‌آمیز، به
نوبه‌ی خود باعث بیشتر شدن تمرکز در این
بازار نیز می‌شود.

آنچه که در واقع، علت اساسی
همکاری‌های استراتژیک بین بناگاه‌هاست
به نظر من، بی‌ثباتی مستتر در بطن بازار
انحصاری ناقص است.

برای روشن شدن مسائل طرح شده و در
وضعیتی که تعریف قابل قبولی از جهانی شدن
در دست نیست، لازم است که از این روند
تعریفی به دست بدهم. برای منظوری که در این
نوشتار دارم، جهانی شدن را به این صورت
تعریف می‌کنم:

«فرآیند جهانی شدن، یعنی گذشتن از یک
مسیر متناقض توسعه و تکامل که جنبه‌های
مهم نظام سرمایه‌سالاری را در بر گرفته است.»
این تعریف اما کلی‌تر از آن است که مفید
فایده‌ای باشد. پس بد نیست روی این تعریف

اندکی مکث کنم.

از دیدگاه من، جهانی شدن یک فرآیند است
و نه یک تحول و تغییر یک‌باره؛ به همین دلیل
هم هست که این فرآیند هم‌چنان ادامه دارد.
به علاوه، وقتی از یک مسیر متناقض حرف
می‌زنم منظور، وضعیت است که سرمایه هر
روز تحرک بیشتری می‌یابد اما برای تحرک کار
هر روز موانع تازه‌تری ایجاد می‌کنند. به عبارت
دیگر، تعارض بین جهانی شدن اقتصاد
سرمایه‌سالاری، از سوی، و محدود شدن
سیاست در درون مرزهای ملی، از سوی دیگر،
به صورت ملی‌گرایی افراطی و نژادپرستی و
تمایلات بر علیه خارجی‌ان، نمود پیدا می‌کند.
یعنی پذیرش گسترده‌ی مکتب «پول باوران»
monetarism/ و توانایی تقلیل‌یابنده‌ی دولت‌ها
در تأثیرگذاری بر متغیرهای پولی. حیرت‌آور
بازدهی کار، که به مقدار زیادی نتیجه‌ی انقلاب
تکنولوژیک است و هم‌زمان با آن، کاهش مقدار
واقعی مزد و گسترش فقر و بالاخره، یعنی،
بی‌کاری انبوه و کوشش همه جانبه و همه‌جاگیر
برای اضمحلال و نابودی «دولت رفاه» welfare
state/ از نتایج چنین حرکت‌هایی است.

با این تفصیل بدون این‌که بخواهم به
جزئیات پردازم، باید اضافه کنم که پروسه
جهانی شدن از سه طریق بر مشکلات و
مصائب کنونی ما می‌افزاید:

۱. نظر به این‌که نتولیرالیسم بر اصل
داروینیسم اجتماعی استوار است، زورمندان و
قدرت‌مندان موفق می‌شوند و کسانی که توان و
نیروی لازم را ندارند در این فرآیند سرانجامی
غیر از نابودی نخواهند داشت. به این ترتیب،
نتیجه‌ی جهانی شدن افزایش نابرابری بین
ملت‌ها و در درون ملت‌هاست.

۲. از سوی، در نتیجه‌ی رقابت شدیدتر برای
به دست آوردن سهم بیشتری در بازار، و از
سوی دیگر، مشکلات جدی که بر سر راه
کنترل و تنظیم فعالیت‌های بناگاه‌ها و
شرکت‌های فراملیتی وجود دارد، پی آمد
جهانی شدن انهدام باز هم بیشتر محیط‌زیست
است.

۳. مهم‌ترین خطری که از سوی «جهانی شدن»
جامعه‌ی بشری را تهدید می‌کند، تهدید و لطمه
زدن به دموکراسی است. به چند مورد اشاره
می‌کنم.

الف. در کنار حمله‌ی گسترده به دولت
رفاه، در کم‌تر کشوری است که شاهد برنامه‌های
گسترده‌ی خصوصی‌سازی نباشیم. مستقل از
بحث‌های نظری در حمایت از این برنامه‌ها،

توسعه‌ی اقتصادی OECD/، جهانی شدن را
«الگوی تکامل‌یابنده‌ای از فعالیت‌های
بین‌المللی بناگاه‌ها و شرکت‌ها تعریف می‌کند
که شامل سرمایه‌گذاری بین‌المللی، تجارت و
همکاری برای ابداع و نوآوری و توسعه‌ی
فرآورده‌های تازه و نو، تولید، منبع‌شناسی و
بازاریابی می‌باشد.» مک‌ایوان، ولی جهانی شدن
را «گسترش بین‌المللی مناسبات تولیدی و
مبادله‌ی سرمایه‌سالارانه» می‌داند. برای
ساتکلپف و گلین، علاوه بر گسترش
سرمایه‌داری، جهانی شدن با «بهم پیوستگی
بیش تر اقتصادها» مشخص می‌شود. پانیتج هم
براین اعتقاد است که جهانی شدن یعنی
«جنبه‌ای از انهدام ساختار اجتماعی قدیمی
انباشت» و طبیعتاً جایگزین شدن آن با
ساختاری جدید. برای واترز، جهانی شدن یعنی
«یک روند اجتماعی که در آن تأثیر
محدودیت‌های جغرافیایی برقرار و مدارهای
اجتماعی و فرهنگی کم‌تر می‌شود و مردم نیز
به طور روزافزونی از این کاهش محدودیت‌ها با
خبر می‌شوند.» لثوارد بر این عقیده است که
جهانی شدن وضعیتی است که «رفاه یک مرد یا
زن عادی دیگر فقط به عملکرد دولت‌شان
محدود نمی‌شود.» سیموز ولی کمی فراتر
می‌رود و تعریف جامع‌تری به دست می‌دهد.
به نظر این محقق، خصلت‌های جهانی شدن را
می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف. مرزهای ملی برای جداسازی بازارها
اهمیت خود را از دست می‌دهند؛

ب. تخصصی شدن کارخانه‌های بین‌المللی
که در نهایت به شکل‌گیری شبکه‌های تولیدی
چند ملیتی منجر می‌شود؛

پ. قدرت‌های چند پایه تکنولوژیک که در
نهایت به همکاری‌های بیشتر بین بناگاه‌های
بین‌المللی منتهی می‌شود؛

ت. شبکه‌های اطلاعاتی جهانی که همه‌ی



ره‌اشهری
REZA SHOBEYERIRAN

در این شرایط جدید می‌تواند بدون افزایش اشتغال در این کشورها اتفاق بیفتد و در نتیجه، مشکل بیکاری هم‌چنان مسأله‌ای بسیار حساس باقی خواهد ماند. در عکس‌العمل به این مشکلات بیشتر، سیاست پردازان چاره‌ای غیر از بازنگری این سیاست‌ها نخواهند داشت ولی باید توجه داشت که در نتیجه‌ی جهانی‌شدن تولید و تجارت، راه حل‌کنیزی نجات سرمایه‌سالاری، چندی است که همانند خود کیتز به تاریخ پیوسته است. ◊

پی‌نوشت

1. Francis Fukuyama, *The End of History and the last Man*, 1992.

2. M Humbert (ed), *The of Globalisation on Europe 's Firms and Industries*, London, Pinter, 1993, p.3

۳. برای منبع این تعاریف نگاه کنید به:

A. Seyf, *Globalisation and the crisis in the International Economy*, in *Global Society*, Vol. 11, No.3, 1997.

۴. نگاه کنید به:

J.Holloway, *Capital & Moves*, in *Capital & Class*, No.57, Autumn 1995, Pp . 137- 144.

5. J. Stopford & S. Srange, *Rival States, Rival Firms, Competition for World Market Shares*, Cambridge University Press, 1992, P. 63.

۶. جالب است که حزب محافظه‌کار انگلستان در مجلس جشنی که برای بیستم سالگرد پیروزی انتخاباتی خانم تاچر در ۱۹۷۹ برگزار کرد (در ۲۰ آوریل ۱۹۹۹)، رسماً و علناً اعلام کرد که این خدمات عمومی نباید به دست نیروهای بازار سپرده شود. جالب‌تر این‌که واضمین این نظریه، در برابر واقعیات زندگی عقب‌نشینی می‌کنند ولی عبرت‌آموزی تاریخ در این است که در جوامع توسعه‌یافته که هزار و یک درد دیگر دارند، هر روز مدافعان تازه‌تری برای دیدگاه‌های خانم تاچر پیدا می‌شود! (نظن پیترو لی‌لی، قائم‌مقام رهبری حزب محافظه‌کار در جشن بیستمین سالگرد).

۷. نگاه کنید به:

G.Thomposn (ed), *Economic Dynamism in the Asia - Pacific*, Routledge, 1998.

دوران شکوفایی خود را در دوره‌ای داشتند که با مداخلات روزافزون دولت خصلت‌بندی می‌شود (برای مثال در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم). نمونه‌های امروزی‌اش نظیر ژاپن، کره جنوبی و تایوان نیز به‌وضوح نشان‌دهنده‌ی همین نکته‌اند.^۷

از سوی دیگر، باید بین رشد شرکت‌های چندملیتی و فراملیتی و رشد اقتصاد به‌طور کلی تفکیک قائل شد. به‌عبارت دیگر، برخلاف این باور عمومی و عامیانه، هر آن‌چه که به نفع جنرال موتورز و یا بریتیش پترولیوم باشد ضرورتاً به نفع اقتصاد آمریکا و یا انگلستان نیست.

جهانی‌شدن، اگر چه زمینه‌ی مناسبی برای رشد بنگاه‌ها ایجاد می‌کند و به آن‌ها امکان می‌دهد که مازاد بیش‌تری به دست بیاورند، ولی داستان به‌همین جا ختم نمی‌شود. برای ادامه‌ی فعالیت این شرکت‌های غول‌پیکر لازم و ضروری است که زمینه‌های کافی برای سرمایه‌گذاری این مازاد روزافزون موجود باشد.

و از آن مهم‌تر، این شرکت‌ها با تقاضای روبه‌رشد برای فرآورده‌های خود در بازار روبه‌رو باشند. در غیر این‌صورت، فرایند تولید سرمایه‌سالاری گرفتار بحران می‌شود. شواهد موجود نشان می‌دهد که یکی از پی‌آمدهای جهانی‌شدن، افزایش نابرابری بین کشورها و در درون کشورهاست و نتیجه‌ی بیش‌تر شدن نابرابری هم این است که تقاضا به آن مقداری که برای جذب تولیدات لازم است، افزایش نمی‌یابد. پی‌آمد این وضعیت برای سرمایه‌سالاری، بسیار مخاطره‌آمیز خواهد بود.

برخلاف دوره‌های گذشته که یک اریستوکراسی کارگری در جهان سرمایه‌سالاری می‌توانست از سطح زندگی نسبتاً بالاتر برخوردار شده و در نتیجه، تا حدود زیادی خود را از مبارزه برای سرنگونی سرمایه‌سالاری کنار بکشد، امروزه وضع به گونه‌ی دیگری است. جهانی‌شدن و دیگر تحولاتی که برشمریم هر روز، شمار افزون‌تری از کارگران را در کشورهای سرمایه‌سالاری به این مبارزه برای مرگ و زندگی کشانده است. اگر نیروهای پیشرو در این راستا کم‌تر فعال باشند، یا همانند گذشته درگیر دگم‌اندیشی باشند، نیروها و جریان‌های فاشیستی و نئوفاشیستی روبه‌

رشد در این جوامع، این عناصر برکنار مانده را برای رسیدن به ناکجاآبادی که وعده می‌دهند، سازمان‌دهی خواهند کرد. واقعیت این است که با آن‌چه که اتفاق افتاده است، شکوفایی اقتصاد

واقعیت این است که برای مثال وقتی در جامعه‌ای بهداشت به بخش خصوصی واگذار می‌شود، پی‌آمدش این است که «شهروندان» citizens/ را به «مصرف‌کنندگان» consumets/ تبدیل می‌کند و «حق و حقوق» شهروندی برای بهره‌مندی از خدمات درمانی و بهداشتی به‌صورت کالایی قابل خرید و فروش در می‌آید که طبیعتاً در تحت چنین نظامی تنها در ازای پرداخت قیمت آن در دسترس قرار می‌گیرد. همین نکته درباره‌ی خدمات عمومی دیگر هم صادق است.^۶

ب. جهانی‌شدن توان و قابلیت دولت‌ها را برای تأثیرگذاری بر فعالیت‌های بنگاه‌ها تخفیف می‌دهد. به سخن دیگر، در جامعه‌ای و در شرایطی که تحرک سرمایه وجود دارد، دولت‌ها باید با احتیاط عمل نمایند تا مبادا صاحبان سرمایه، سرمایه خود را بدر برده و در سرزمینی دیگر به کار بگیرند.

پ. به اغلب کشورها بنگرید. عمده‌ترین وظیفه‌ی دولت‌ها گویی این شده است که سیاست‌ها و فعالیت‌های اقتصادی را در جهتی که گمان می‌کنند با نیازهای «اقتصاد جهانی» (در واقع سرمایه جهانی) هماهنگ می‌شود، تعدیل نمایند. در این خصوص، وضع در کشورهای در حال توسعه بسیار گویاست.

آن‌چه در این جوامع در پوشش استراتژی تعدیل پیاده می‌شود، چیزی غیر از کوششی در این راستا نیست. به همین دلیل، دولت رفته رفته به‌صورت یک ابزار انتقالی درآمده است که می‌کوشد «اقتصاد داخلی» را در جهت برآوردن نیازهای «اقتصاد جهانی» تغییر دهد. در صورتی‌که در مرحله‌ی ماقبل، هدف اصلی دولت در اغلب موارد حفاظت از منافع ملی و رفاه عمومی بود.

ت. فشارهای ناشی از جهانی‌شدن، توزیع قدرت در درون این دولت‌ها را نیز منحدوش کرده و در جهتی سوق داده‌است که با اقتصاد جهانی در تعامن نزدیک‌تری می‌باشد. برای نمونه، به اشاره می‌توان گفت که وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، بهداشت، کار و صنایع در مقایسه با وزارت اقتصاد، یا رئیس کل بانک مرکزی از اهمیت کم‌تری برخوردارند.

با این همه، باید در نظر داشت که: اگر چه با تبلیغات زیاد از رشد سریع اقتصاد جهانی سخن می‌گویند، ولی هیچ شاهد تاریخی در دست نداریم که بر رشد ادامه‌دار اقتصاد سرمایه‌سالاری بدون مداخلات گسترده دولت دلالت کند. همه‌ی اقتصادهای سرمایه‌سالاری،